



اهالی کرسی ننه فیروزه

تصویرگر: تهینه رنجبر سلیمانی
مونا سادات خضرائی

ننه فیروزه روسری گل‌گلی‌اش را روی موهای رنگ برفش گره زد. تق و تُوَق عصایش را به زمین کوبید و راه افتاد. بعد کرسی را خلوت کرد و گفت: «انارها به‌صف شوند و پُپرند روی کرسی.» انارها خواندند:

«صد دانه یا قوت

دسته به دسته

با نظم و ترتیب

یکجا نشسته ...»

هندوانه‌ی چاق و تپل کنار اتاق نشسته بود و زیرچشمی به آن‌ها نگاه می‌کرد. با صدای کلفتی گفت: «ننه فیروزه، یک‌شب یلداست و یک هندوانه. بعد شما اوّل این دانه‌های انار را به‌صف کرده‌ای؟» ننه فیروزه نخودی خندید و گفت: «وای! گل به سرم! ناراحت نشو ننه‌جون. اوّل و دوّم نداره!» دانه‌های انار

داد زدند: «آقای هندوانه، قل بخور و بیا روی

کرسی که جای خیلی خیلی خالی است.»

آقای هندوانه اخم‌هایش را باز کرد و قل خورد.

ظرف آجیل چیلیک و چولوک جلو آمد و گفت:

«تا ننه سرما نیامده، ما را بگذارید روی کرسی

که اصلاً حوصله‌ی سرما را نداریم.» ننه فیروزه

خندید و گفت: «چه حرف‌ها! یک شب یلداست

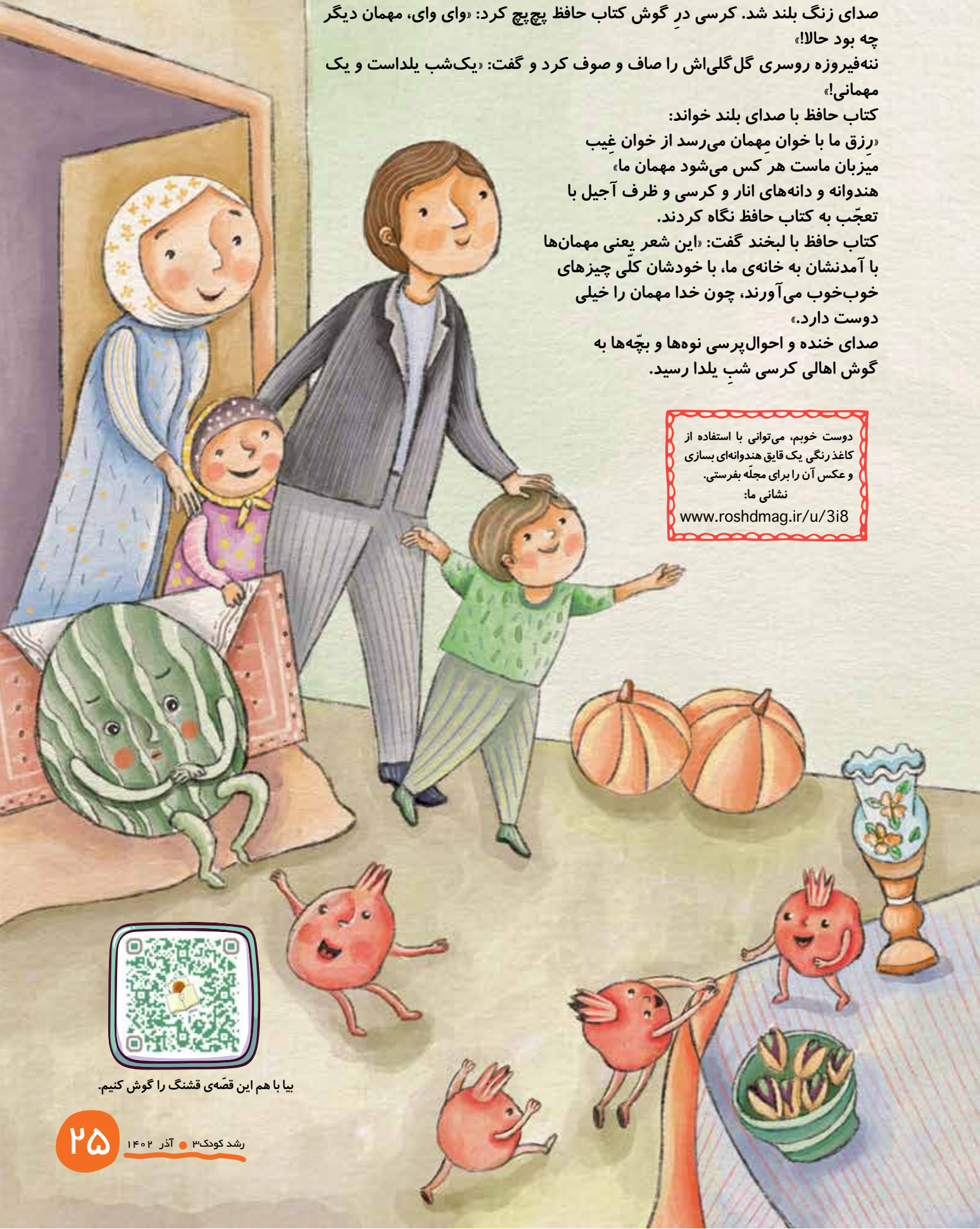
و یک ننه سرما!»



ظرف آجیل انگار خجالت کشیده باشد، در تمام پسته‌هایش تق و تق باز شد و روی کرسی نشست.
 کرسی از خوراکی‌های رنگ به رنگ و خوش مزه پر شده بود. یک‌هویی دیلینگ دیلینگ صدای زنگ بلند شد. کرسی در گوش کتاب حافظ پیچ کرد: «وای وای، مهمان دیگر چه بود حالا!»
 ننه‌فیروزه روسری گل‌گلی‌اش را صاف و صوف کرد و گفت: «یک‌شب یلداست و یک مهمانی!»

کتاب حافظ با صدای بلند خواند:
 «رزق ما با خوان مهمان می‌رسد از خوان غیب
 میزبان ماست هر کس می‌شود مهمان ما»
 هندوانه و دانه‌های انار و کرسی و ظرف آجیل با تعجب به کتاب حافظ نگاه کردند.
 کتاب حافظ با لبخند گفت: «این شعر یعنی مهمان‌ها با آمدنشان به خانه‌ی ما، با خودشان کلی چیزهای خوب خوب می‌آورند، چون خدا مهمان را خیلی دوست دارد.»
 صدای خنده و احوال‌پرسی نوه‌ها و بچه‌ها به گوش اهالی کرسی شب یلدا رسید.

دوست خوبم، می‌توانی با استفاده از کاغذ رنگی یک قایق هندوانه‌ای بسازی و عکس آن را برای مجله بفرستی.
 نشانی ما:
www.roshdmag.ir/u/3i8



بیا با هم این قصه‌ی قشنگ را گوش کنیم.